

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۲۸)

شنبه ۲۷ - ۱۰ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۳۱ - ۰۴ - ۱۳۹۶ م؛ ۲۲ - ۰۷ - ۲۰۱۷

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ (۳۶) وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (۳۸) أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي الثَّابُوتِ فَأَقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَ لُصِّنَعٌ عَلَيَّ عَيْنِي (۳۹) إِذْ تَمَشَّىٰ أَخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَجَعَلْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدْرًا يَا مُوسَىٰ (۴۰) وَ اصْطَفَيْنَاكَ لِنَفْسِي (۴۱)

گفت: به درستی که داده شده‌ای درخواست‌هایت ای موسی! (۳۶) و به درستی که منت نهاده بودیم بر تو بار دیگری! (۳۷) هنگامی که وحی نمودیم به مادرت آنچه را وحی می‌شود. (۳۸) بیاندازش در جعبه، و پرت کنش در دریا، و دریا باید بیافکند او را به ساحل [تا] بگیردش دشمنی من را و دشمنی او را. و افکندم بر تو محبتی از خودم را و تا پرورنده شوی بر دیده من. (۳۹) هنگامی که خواهرت می‌رفت و می‌گفت، "ایا راهنمایی بکنم شما را بر کسی که پذیرایی کند او را". پس باز گردانیدیم تو را سوی مادرت تا قرار یابد چشمانش و اندوهگین نباشد. و کنش کسی را و نجات دادیم تو را از غم، و از مودیم تو را از مودنی، و ماندی سالهایی در میان اهل مدین، سپس آمدی بر قدری ای موسی! (۴۰) و برساختم تو را برای خودم (۴۱)

I. تفسیر

1. قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ: گفت: به درستی که داده شده‌ای درخواست‌هایت ای موسی!
2. وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ: و به درستی که منت نهاده بودیم بر تو بار دیگری! "منت نهادن" به معنای بخشیدن و هدیه دادن نعمتی وزین و بزرگ بکار رفته است. چنانچه در "التحقیق فی کلمات القرآن الکریم" (ج ۱، ص ۱۸۲) آمده است، اصل واحد در این ماده همان رسیدن و سست شدن نعمت معین مقطوع مخصوص است. و به همین مناسبت، بر معنی قطع اطلاق می‌شود. در "الفروق فی اللغة" گفته است که فرق بین نعمت و منت آن است که منت همان نعمت مقطوع (بریده) از جوانب خودش است، گویی که قطعه‌ای است از آن.
مرحوم علامه طباطبایی (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۰۷-۲۰۶) چنین می‌فرماید:
پس این که فرمود، "وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ" امتنان به همان منتی است که در کودکی وی بر وی نهاد، و اگر در این جمله سیاق از تکلم وحده به تکلم با غیر تغییر یافت، برای این بود که در اینجا مقام، مقام اظهار عظمت است و از ظهور قدرت تامه الهی خبر می‌دهد، که چگونه سعی و کوشش فرعون طاغی را در خاموش کردن نور خدا بی‌اثر نمود، و چگونه مکر او را به خود او برگردانید، و دشمنش را در دامن خود او پرورش داد، به خلاف سیاق قبلی که موسی را ندا می‌کرد، "یا موسی اِنِّی اَنَا رَبُّكَ..." (۱۲-۱۱: ۲۰ طه) که در آن سیاق تکلم وحده مناسب‌تر بود.
3. إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ: هنگامی که وحی نمودیم به مادرت آنچه را وحی می‌شود.
مرحوم علامه طباطبایی (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۰۷) چنین می‌فرماید:
و در جمله، "إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ" مراد از وحی، الهام است که نوعی احساس ناخودآگاه است، که یا در بیداری و یا در خواب دست می‌دهد، و کلمه وحی در کلام خدای تعالی منحصر در وحی نبوت نیست، چنانچه می‌بینیم آنچه را خدا به زبور عسل الهام کرده وحی خوانده و فرموده "وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ" (۱۶: ۶۸ النحل).
و از سوی دیگر می‌دانیم که زنان از وحی نبوت بهره‌ای ندارند، یعنی هیچ وقت خدای تعالی یک زن را پیغمبر نکرده، چون فرموده "وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ" (۱۰۹: ۱۲ یوسف) (قبل از تو هیچ رسولی نفرستادیم، مگر مردانی از اهل هر دیاری که به سویشان وحی می‌کردیم).
شیخ ابن عربی سلطان وحی را بر انسانی که به او وحی می‌شود قوی‌تر از سلطان طبع می‌داند، به ماجرای وحی مادر موسی- علیه السلام- در این ارتباط اشهاد می‌فرماید (الفتوحات المکیة، اربع مجلدات، ج ۲، ص ۷۸).
4. أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي الثَّابُوتِ فَأَقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَ لُصِّنَعٌ عَلَيَّ عَيْنِي: بیاندازش در جعبه، و پرت کنش در دریا، و دریا باید بیافکند او را به ساحل [تا] بگیردش دشمنی من را و دشمنی او را. و افکندم بر تو محبتی از خودم را و تا پرورنده شوی بر دیده من.

اصل کلمه "قذف" به معنای پرتاب و دور انداختن است در موضع طعن و تحقیر، چنانچه در التحقیق فی کلمات القرآن الکریم (ج ۹، ص ۲۱۸) آمده است از این تعبیر درباره افکندن موسی- علیه السلام- در جعبه و دریا استفاده شده است بدان خاطر که آن در مورد تحقیر و اعراض است هر چند از روی اضطراب بود. و اشارتی است به این که آن که را در حالت عجز و ضعف و شکستگی بود تا آنجا که مادرش دور افکندش در دریا، چگونه الله- عزّ و جلّ- اختیار کرد او را، و پروراندش، و حفظ فرمودش، و برانگیختش رسولی و خلیفه‌ای در زمین، و حجّتی بر خلق. [چنانچه درباره حضرت محمّد- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود:] "أَمْ يَجِدُكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغَىٰ" (۸-۶: ۹۳ الضحی) (مگر نه تو را یتیم یافت، پس پناه داد، و ترا گم یافت، پس هدایت نمود، و ترا نیازمند یافت، پس بی نیاز گرداند؟!)

5. إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِتِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ: هنگامی که خواهرت می‌رفت و می‌گفت، "آیا راهنمایی بکنم شما را بر کسی که پذیرایی کند او را". پس باز گردانیدیم تو را سوی مادرت تا قرار یابد چشمانش و اندوهگین نباشد. و کشتی کسی را و نجات دادیم تو را از غم، و آزمودیم تو را آزمودنی، و ماندی سال‌هایی در میان اهل مدین، سپس آمدی بر قدری ای موسی!

6. وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي: و بر ساختم تو را برای خودم.

در رساله تفسیری (ترجمه، متن، ص ۴۷۲) چنین آمده است:

شبلی گوید تصوّف نشستن است با خدای عزّ و جلّ و ترا هیچ اندوه نه.

و هم او گوید صوفی از خلق منقطع بود، بحق نارسیده چنانکه گفت و اصطاعتك لنفسی ترا برای خویش آفریدم تا طمع‌ها از وی بریده شد پس از آن گفت لن ترانی.

7. اشارات و تأویلات:

شیخ روزبهان بقلی (متوفای ۶۰۶ هـ ق) در تفسیر "عرائس البیان فی حقائق القرآن" چنین می‌فرماید (ترجمه):

"وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ" (۳۷:۲۰ طه) (و به درستی که مانت نهادیم بر تو بار دیگری!) با پوشاندن نور اصطناعی (دست ساختگی) و اصطفانی (برگزیدگی) بر تو هنگامی که خارج شدی از عدم، و آن نور همان قول اوست، "وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ حَحْبَةً مَّيِّ" (۳۹:۲۰ طه) (و افکندم بر تو محبتی را از خودم)، این خاصیتی شگفت است که برگزیدش در ازل برای قبول وحی و رسالتش، و شنیدن کلامش، و رؤیت مشاهده‌اش. پس، چون خواست تا قرار دهد او را فرودگاه نور جلال و جمالش، پوشاندش با نور محبت ازلی سابقش برای انبیاء و مرسلین و صدیقین تا با قوت آن تحمل‌کننده (برنده) باشد بار انوار صفات و ذاتش را. پس، از هر صفتی، نوری بود بر او، و نور محبت بالایی هر صفتی بود تا با هیبت و جلالش، محبوب هر محبتی باشد، و مألوف (الفت گرفته شده) هر الفت گیرنده‌ای باشد، و با آن نور، حسنی مستحسن، ملیحی شریف و ظریف بوده باشد در چشم همگی خلایق. و این چنین باشد حال هر محبّ خدای رحمان.

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ

واسطی درباره قول او، "سُؤْلَكَ" (درخواست‌هایت)، گفت:

در ابتداء، از پروردگارش درخواست شرح صدرش کرد، پس اجازه فرمود اقتداء به او را به عوام، نه خواص، چرا که خدا داناتر بود بدانچه در آن بود ابلاغ رسالتش و اداء امانتش. آیا نمی‌نگری به قول او، "قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ" وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ" (۳۷-۳۶:۲۰ طه) (به درستی که داده شدی درخواست‌هایت را یا موسی، و به درستی که مانت نهادیم بر تو بار دیگری). پس، یادآور شد روزهای نوباوگی او را، سپس بازگرداندن او را به اصلش، سپس بازگرداندش او را از اصلش به اصل اصل، و فرمود "وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي" (۴۱:۲۰ طه) (و بر ساختم تو را برای خودم). پس، اضافه فرمود او را به خودش، سپس تأکید فرمود آن را، با قول خود، "إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَىٰ النَّاسِ" (۴۴:۱۷ الأعراف) (همانا که من برگزیدم تو را بر مردمان)، "وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ حَحْبَةً مَّيِّ" (۳۹:۲۰ طه) (و افکندم بر تو محبتی را از خودم).

سیري سَقَطَى- قدس الله روحه- گفت: افکند بر او لطفی از لطفش را که با آن جلب کرد قلب‌های عبادش را.

ابن عطا گفت: افکندم بر تو محبتی را با خودم (از خودم؟) برای تو، پس هر که ببیند در تو آن محبتم را، دوست بدارد تو را با حبّ من تو را.

و فارس گفت: زینت بخشیدم او را به ملاحظتی از نزد خودم تا شایسته نباشی بر غیر من، و دوست بدارد تو را هر که ببیند تو را با ملاحظتی که در توست.

پس، گفته شد: آیا یوسف بخشیده نشد نیمی از زیبایی را ولی مستوجب محبت نبود. پس، حسن گفت: [زیبایی] موجب محبت نمی‌شود، ولی ملاحظت موجب محبت می‌شود. آیا نمی‌بینی که نبی- صلی الله علیه سلم- بر ملاحظتی آمیخته با هیبتش بود. بعضی از ایشان گفته: دلنوازی می‌کنی با چشمانت، [و] هیچ کس نمی‌بیند تو را مگر آن که رقیق می‌شود برای تو و مایل سوی تو می‌شود.

پس، چون مخصوص گرداند او را به کسوت نور محبتش، محفوظ قرار دادش در مقام امتحان و بلاء، قطع نفرمود از او انوار آن خاص بودن را، و در مجمع دامن وصلت حق بود، پروراندش به دست‌های دشمنان تا آشکار باشد منتش و برگزیدگی‌اش، چنان که گویی خطاب کرده باشد لطفش قهرش را.

"و لِيُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْتِي" (۲۰:۳۹ طه) (و تا پرورنده شوی بر دیده من)، یعنی تا تربیت شده باشی در مقام قهر به چشم لطف، و این شگفت خاص بودنی است.

واسطی گفت: نجات نیافت هیچ نبی و ولی‌ایی از محنتش، و نه هیچ کسی سالم ماند از مشقتش، و این است معنای قول او، "و لِيُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْتِي" (۲۰:۳۹ طه) (و تا پرورنده شوی بر دیده من).

ابن عطا گفت: "و لِيُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْتِي" (۲۰:۳۹ طه) (و تا پرورنده شوی بر دیده من)، [یعنی] من مشاهده هستم تو را، حافظی که رعایت می‌نماید تو را به دیده خود، و نمی‌سپارم سیاست (تعلیم و تربیت) تو را به غیر خود تا تعلیم دهد او را حسن عنایت.

سپس، الله- سبحانه- یاد فرمود برای موسی منتش را بر او به آن که نجات دادن او را از کید دشمن، و بازگرداندش سوی مادرش، و آن که نگرفت او را به سبب جرم قتل با قول خود، "و قَتَلْتَ نَفْسًا" (۲۰:۴۰ طه) (و کشتی نفسی را). الله- سبحانه- دانتر است به حقائق، هر که را خدا بر گزیند از ازل به شرف‌های معرفت و لطف‌های ولایت، ضرر نرساند او را معصیت، و زایل نگرداند او را از مقام برگزیدگی مباشرت کبیره. پس، موسی در بدایت افکنده شد در محنت معصیت مانند فرزندان آدم- علیهما السلام- تا تواضع هم نشینی باشد او را تا نهایت، و تربیت کند او را با حقائق قهر همان‌سان که زینت فرمود او را با حقائق لطف، "فَجَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ" (۲۰:۴۰ طه) (پس، نجات دادیم تو را از غم)، یعنی نجات دادیم تو را از آن ساری شود عتاب از ما بر قلبت، "و فَتَنَّاكَ تَتُونَ" (۲۰:۴۰ طه) (و آزمودیم تو را آزمودنی) خالص گردانیدیم تو را از نظر به غیر ما در جمیع نفس‌هایت، و پوشانیدیم تو را انوار لباس ربوبیت‌مان تا آنجا که حتی شناختی ما را با معرفت ما، و [خود] گشتی انواع عجایب لطف ما در عالم.

واسطی گفت: افکند او را بزرگترین کبیره تا وجد آورد طعم برگزیدگی با قول او، "و قَتَلْتَ نَفْسًا" (۲۰:۴۰ طه) (و کشتی نفسی را).

و ابو الحارث الاولاسی گفت: به فتنه افکندیم تو را (آزمودیم تو را) با خودمان از هر که غیر ما بود.

و ابن عطا گفت: پس، نجات دادیم تو را با بلاء، پخته شدنی، تا شایسته شدی برای بساط انس.

و سهل گفت: به فتنه افکندیم نفس طبیعی تو را، و چنانش گردانیدیم که احساس امنیت نکند از مکر الله.

سپس، زیاده گفت و یاد فرمود منت بر او را با آن که قرار داد برای او شیخش را، و قدم گذاردنش در طریقت او، [یعنی] شعیب- علیه السلام- با قول او، "فَلَبَّثْتَ سِنِينَ فِيْ اَهْلِ مَدْيَنَ" (۲۰:۴۰ طه) (و ماندی سال‌هایی در میان اهل مدین)، درنگ نمودنش نزد شعیب برای آن بود که خدا تربیت نماید او را برای هم‌دمی مرسلین تا متخلق شود به خلق او، پاکیزه در اول حضرت، و این سنت خداست با مریدان "لَمْ يَجُتْ عَلَيَّ قَدْرٌ" (۲۰:۴۰ طه) (سپس آمدی بر قدری ای موسی!) یعنی بر قدر

زمان اراده. پس، چون کاملی شدی، آمدی بر قدر مقام محبت، و گام زدی با قدم محبت بر بساط قربت بعد قدم اراده در مقام خدمت، آمدی با آنچه برگزیدت در قدم از عدم، تغییر ندهد قدر تو را با تقلیل بدو عناصر (؟) از قدر برگزیدگی ما، بعضی از آنها را تقدیر کردیم برای تو [به عنوان] سبیل معرفت به وقتش (؟). پس، آمدی بر آن قدر.

سپس، او- سبحانه- یاد فرمود بزرگترین منتش را بر او با قول خود، "و اصْطَغْنُكَ لِنَفْسِي" (۲۰:۴۱ طه) (و بر ساختم تو را برای خودم)، یعنی، سرشتم سرت را با نور سرم، و قلبت را با نور نورم، و عقلت را با روشنایی قدسم، و روحت را با جمال چهره‌ام، و در لباس نور محبتم در آوردم تو را، و پوشاندم تو را در کسوت ربوبیتم تا چراغ انوار صفات و ذاتم باشی، که تجلی نماید از چهره‌ات هیبت برای عالمیان، و مخصوص گرداندم تو را به مخاطبتم و شنیدن کلامم، که در زمان تو، در عالم غیر تو [کسی] محل وقوع نور جلوه من و کشف اسرار سرم نبود، و تا برای خودم باشی مخصوص با محبت و شوق و

عشق، نه برای غیر من، و من غیور هستم بر تو، احدی نبیند تو را به چشم محبت مگر آن که مبتلا گردانده باشم او را، نبینی احدی را به چشم محبت مگر مبتلا گردانده باشم تو را، تا آنجا در تو نصیب احدی غیر من نباشد. خراز درباره قول او، "وَ أَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي" (۲۰:۴۱ طه) (و بر ساختم تو را برای خودم)، گفت: پس، از کجا و سوی کجا، و از که سوی که، و برای که، و توسط که [از میان برخاست]، و فانی شد فناءش برای بقاء بقاء او با حقیقت فناءش. فارس گفت: خالص گردانیدم تو را تا شایسته نباشی برای غیر من. و ابو سعید خراز در بعضی کتاب‌هایش گفته است: غیر آن که اولیاء الله گروگان‌های الله هستند در اشباح‌شان که پنهان می‌کند و مخفی می‌گرداندشان در خودشان از خودشان برای خودش، و این است مقام اصطناع، که خدا به موسی فرمود، وَ أَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي" (۲۰:۴۱ طه) (و بر ساختم تو را برای خودم).

و سهل گفت: یعنی تفرّد داشته باش سوی من با تجرید، مشغول نگرداند تو را از من هیچ چیزی!

II. اشاراتی در باب وحی

- مباحث زیر درباره وحی بر اساس آثار و آراء شیخ اکبر محیی الدین بن عربی و پیروان فکری او می باشد:
1. قرآن مجید که وحی الهی است نوعی معرفت و علم است که از سوی خداوند به حضرت محمد (ص) القاء شده است.
 2. شیخ اکبر محیی الدین بن عربی در فصل سوّم کتاب فتوحات مکّیه خود می گوید: علم حاصل شدن امری است برای قلب به همان نحوی که در خودش است. و تصور حقیقت علم بسیار مشکل است.
 3. ظرفیت و استعداد علم قوی ترین ظرفیت است.
 4. علم و معرفت مساوق با وجود است. در نتیجه قرآن مجید هم نوعی وجود می باشد.
 5. قرآن از نزد خدای حکیم علیم نازل می شود "وَ إِنَّكَ لَتَكْفَى الْفُرْقَانَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ" (۲۷:۶ التّمل) از آن جایگاه تا رسیدن به دست ما مراحل وجودی مختلفی را بدین ترتیب طی می کند: ۱- وجود تام جمعی معنوی ۲- وجود مثالی ۳- وجود لفظی و ۴- وجود کتبی
 6. شیخ اکبر محیی الدین بن عربی در باب پنجاه و هفتم کتاب فتوحات مکّیه خود نکاتی چند راجع به انواع وحی از این قرار می فرماید:
 - الهام امری عارضی (و در نتیجه موقتی) است امّا علم لدنی امری ثابت و همیشگی است.
 - آنچه در اصل آفرینش و سرشت است علم ضروری است نه الهام مانند علم حیوانات و اطفال به بعضی از منافع و مضار خود... امّا آنچه را که بنده از قبل امکان دانستن آنرا ندارد و بعد به القاء الهی دانا می شود الهام است.
 - علم لدنی نیز در اصل خلقت نیست لیکن نتیجه اعمال است. پس خدا رحم می آورد بر عباد خود و آنها را توفیق عمل صالح می دهد و در نتیجه آنها را علمی نزد خود به ارث می دهد.
 - علم لدنی در ماده نیست ولی الهام در مواد است.
 - علم لدنی همواره صائب است ولی الهام گاه صایب می باشد گاه خطاء. صائب آنرا علم الهامی گویند و غیر صائب را فقط الهام می نامند.
 7. بر اساس آیات قرآن مجید، عالم (ما سوی الله) هفت آسمان و هفت زمین است. اهل عرفان آسمان‌ها را جنبه فیاضیت جهان و زمین‌ها را جنبه قابلیت آن می دانند که دریافت فیض می کنند و آنرا می پروراندند. آسمان هفتم آسمان زمین ماست که به ستارگان آراسته شده است. شش آسمان و شش زمین دیگر غیر مادی می باشند.
 8. هر آسمان و زمینی وحی خاص خود را دارد. وحی تشریحی مخصوص آسمان هفتم است که محل زیست موجودات مختار (انس و جن) است.
 9. شروع وحی رویاء صادقانه می باشد نه حس.
 10. ولایت باطن نبوّت می باشد و نبوّت ظهور آن. "ولی" از اسماء الهی است و در نتیجه به درجات متفاوت همه مظاهر الله را شامل می شود. ولایت قرب به حق تعالی است. چون قرب از حدی خاص فراتر رود، ولی لباس نبوّت می پوشد.
 11. "الرّوح" مورد اشاره در کریمه ۲:۱۶ فرشته نیست. روح الامین که بر قلب نبی وارد می شود رسول رسول است.
 12. هنگامی که عروج نبی کمال یابد، وحی را به تجلی ذاتی در روح خود دریافت می کند.
 13. تجلی ذاتی آنست که منشاء آن ذات حق تعالی باشد نه اسماء و افعال او. چون نبی تجلی ذاتی را دریافت نماید، از خود فانی می گردد و باقی به حق می شود و در آن حال به تمامی حقایق از ازل تا ابد آگاه می گردد به مشاهده حضوری.
 14. چنین مشاهده ای به نحو احدی و جمعی می باشد. به عبارت دیگر قرآنی می باشد. این حقیقت وجودی بسیط ابتداء به صورت معانی عقلی، آنگاه به مثال متصل (خیال) نبی نازل می گردد و وجود فرقانی می یابد. سپس، از خیال به ملکی در خارج منتقل می شود که به صورت شخصی محسوس برای او تمثّل می یابد و آنرا به سمع او می رساند.

15. نزول و تجلی حقایق وجودی بسیط به عالم صور و مفاهیم (تبدیل وحی قرآنی به وحی فرقانی) امری خطیر است که نیاز به صیانت الهی دارد. کریمه ۲۸-۲۶ سوره مبارکه جن اشاره به همین معنا دارد.
16. همانگونه که خداوند نزول وحی از از دستبرد شیاطین مصون می دارد و نبی خود را معصوم نگه می دارد در تلقی وحی، وجود کتبی وحی را نیز از تحریف و دستبرد شیاطین محفوظ می دارد. کریمه 15:9 ملاحظه گردد.
17. از آنجا که شیاطین بر دوستان و اقرباء خود وحی و الهام می کنند و چون وحی علم اضطرار آور است، طهارت نفس و تقوی الهی برای مصونیت از وساوس شیطانی ضروری است.
18. چرا حتی با وجود طهارت نفس انسانهای عادی در ارزیابی صحت و سقم و معنای الها مات خود احتیاج به ملاکی مستقل دارند؟ (رجوع شود به بحث مهیمن بودن قرآن!)
19. رابطه نبوت و رسالت: هر نبی قبل از هر چیز مبعوث بر خود است و بلا فاصله جامه عبودیت از شرعیت ناشی از وحی خود را بر تن می کند.
20. وحی ایی که متضمن شریعت است توسط فرشته وحی بر رسول نازل می شود و وحی فرقانی است.
21. بسیاری از انبیاء مأموریتی فراتر از تربیت خود ندارند. اما گاه مأمور می گردند تا وحی الهی را با مردم دیگر در میان گذارند و در نتیجه رسول نیز می شوند.
22. اشاره ای به سفر های چهارگانه سیر و سلوک نفسانی: ۱- سفر من الخلق الی الحق؛ ۲- سفر فی الحق بالحق؛ ۳- سفر من الحق الی الخلق؛ ۴- سفر فی الخلق بالحق.
23. خاتمیت در نبوت و رسالت ناشی از خاتمیت در ولایت می باشد.
24. خاتم به معنای آخر زمانی نیست بلکه به معنای مهری است که بر پایان نامه ها و طومارها و یا بر در گنجینه ها می زنند و این نهایت قرب و نزدیکی را می رساند و به همین خاطر تعدد پذیر نیست.
25. اعطای همه انواع وحی به حضرت محمد (ص).
26. قرآن و فرقان. کلمه "قرآن" هم به معنای "جمع" و هم به معنای "امر خواندنی" آمده است. و "فرقان" به معنای "فرق گذارنده" می باشد.